

## زرین کوب و شاهنامه

در تاریخ تحقیقات ادبی معاصر، از نظر کمیت آثار و گستردگی حوزه‌های پژوهش، نام جاویدان شادروان استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب برتر از همگنان می‌درخشد. نگاهی به کتاب‌شناسی این پژوهشگر نستوه و سخت‌کوش نشان می‌دهد که کمتر زمینه‌ای از موضوعات فرهنگ و ادب ایران زمین است که از نظر ژرف و محققانه ایشان به‌دور مانده باشد<sup>۱</sup> و شگفت اینکه استاد در بیشتر این عرصه‌ها که وارد شده‌اند همچون متخصصی یک فن، نیک از عهده کار برآمده و اثری پخته و پربهره به بار آورده‌اند. چنان که شاید بتوان عنوان «جامع الاطراف‌ترین استاد ادبیات هم روزگار» را درباره مرحوم دکتر زرین کوب، اسنادی مجازی و مبالغه‌آمیز دانست. از این روی انتظار اینکه بخشی از کارنامه پژوهشی استاد ویژه حماسه ملی ایران باشد نابجا نخواهد بود، چون شاهنامه در جهان فرهنگ ایرانی از چنان پایگاه بلند و موقعیت گریز ناپذیری برخوردار است که هر محقق و استاد ادیبانی خواسته یا ناخواسته در اندازه توان بدان نگرسته و گاهی نیز از ظن خویش یارش شده است تا چه رسد به پژوهنده پرخوان و پردان و پرکاری چون استاد دکتر زرین کوب. البته در نگاه نخست و با به دیده داشتن دو حوزه ادبیات عرفانی (به ویژه مولوی‌شناسی و مطالعات تاریخی) که با وجود جامعیت استاد، در میان آثار و دغدغه‌های ذهنی ایشان برجستگی خاصی دارد، ممکن است جایگاه درخور توجهی برای «فردوسی و شاهنامه» در کارهای دکتر زرین کوب به نظر نرسد و همان‌طور که خود استاد نوشته‌اند چنین پنداشته شود که: «در زمینه شاهنامه عظیم فردوسی همچنان که باید صرف وقت نکرده‌ام»<sup>۲</sup> اما این گونه نیست و همان تاریخ‌گرایی ایشان خود برخاسته از عشق شاهنامه و مثنوی نیز رقیبی است که

سالها بعد در کنار آن قرار گرفته است.<sup>۳</sup> حکایت خودنوشته زندگانی استاد بهترین گواه چگونگی و پیشینه پیوند «دکتر زرین کوب و شاهنامه» است: «عشق به شاهنامه؟ لابد این هم ماجرای دارد. اینکه دیگر سر پوشیده‌ای نیست که نتوان به زبان آورد. پس ماجرای این عشق چیست. حرف بز مرد، حرف بز زن!»<sup>۴</sup>

عبدالحسین زرین کوب، نوجوانی یازده ساله و دبستانی بیش نبود که در داروخانه پدر بزرگ با داستانهای شاهنامه و برخی بیت‌های آن از زبان پیرمرد آشنا شده بود، اما چون شاهنامه‌ای در خانه خود و حتی نیا وجود نداشت، همواره در آرزوی دیدنش بود. تا اینکه نقال شهر، شاهنامه بزرگی را به پدر بزرگ امانت داد. عبدالحسین که هر شب با پدر بزرگ به خانه بازمی‌گشت این بار چون معشوق را در کنار می‌دید با نیرنگی کودکانه، شب در داروخانه ماند و: «غرق در تماشای صحنه‌های شاهنامه شدم، ورق بر ورق اشعار و صحنه‌ها را از نظر گذراندم. بسیاری از اشعار را که درک آنها برایم آسان بود رونویس کردم. اشک ریختم، حال کردم، عشق ورزیدم و نمی‌دانم چند بار آن جلد قهوه‌ای رنگ کتاب را که جابجا بر اثر دست‌مالی سیاه شده بود بوسیدم. بالاخره بر روی کتاب خوابم برد.»<sup>۵</sup> پدر و مادر و پدر بزرگ که سخت نگران و بیمناک بودند سرانجام به همراه آجدانی، نیمه شب او را در داروخانه یافتند و: «به خانه‌ام بردند، در مدرسه و در خانه تنبیه سخت شدم.»<sup>۶</sup> اما: «چقدر خوشحال شدم که پدر بزرگ چند هفته بعد یک جلد شاهنامه به من هدیه کرد. تمام رنجها را فراموش کردم و از آن پس روزها و شبها شاهنامه مونس و رفیقم بود، بدون آنکه آن را در کنار داشته باشم خواب به چشمم راه نمی‌یافت. هیچ عشقی به قدر شاهنامه در تمام عمر تا این حد خاطر من



● نامور نامه

● دکتر عبدالحسین زرین کوب

● انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۱

یکی از دستیاران من که برای کمک به استاد روزانه به دیدار ایشان می‌رفت برایم بازگو نمود که استاد به هنگام ناراحتی از او می‌خواستند تا برای ایشان شاهنامه بخواند و هنگامی که نامبرده را راهنمایی می‌نمودند گویی تمام دردها از بین می‌رفت و یاد فردوسی و شنیدن شاهنامه از درد استاد می‌کاست. استاد وعده نموده بودند پس از بازگشت، درست خواندن شاهنامه را به همکار من بیاموزند. افسوس که پایان زودرس عمر استاد چنین شانس بزرگی را از همکار من ستاند.<sup>۵</sup> آیا می‌توان نمونه‌ای برتر و مهم‌تر از این، از هم‌آمیزی روح شاهنامه با سرشت یک ایرانی فرهیخته نشان داد؟ بیهوده نیست که استاد در یادداشت‌های مربوط به شهریور (۱۳۲۱) خویش نوشته‌اند: «شاهنامه را می‌پرستم و حالا دیگر گمان نمی‌کنم به خاطر ایرانی بودنم باشد.»<sup>۶</sup> ادعایی که خود، سخن بزرگی است و اگر نگارنده بر خطا نباشد استاد همانند آن را حتی دربارهٔ مثنوی که سالهای بسیاری بر سر آن گذاشته‌اند و یکی از بزرگ‌ترین متخصصان مولوی‌شناسی به شمار می‌روند، نگفته‌اند و همین به تنهایی برای نمودن ارتباط «زرین کوب و شاهنامه» بسنده است. گفتاری که پنجاه و چند سال بعد، در بستر بیماری ایشان به کردار درآمد و به تأیید عملی رسید تا مبدا بعضی آن را حمل بر جوانی و بزرگ‌نمایی ناشی از شور و احساسات آن روز استاد کنند. اکنون که سه سال از درگذشت دکتر زرین کوب می‌گذرد باز می‌توان از زبان روح بلند ایشان به گوش دل شنید که: «شاهنامه هنوز هم عشق من است.» چرا که از دیرباز گفته‌اند: «گواه عاشق صادق در آستین باشد.» و برای مهرورز پژوهشگری بسان استاد زرین کوب کدام شاهد می‌تواند عادل‌تر و مستندتر از آخرین اثر منتشر شدهٔ ایشان یعنی: **نامور نامه** (دربارهٔ فردوسی و شاهنامه) باشد،

را برنینگخت. شاهنامه هنوز هم عشق من است.<sup>۵</sup> چنین عشق پاک و ریشه‌داری بود که دهها سال بعد، شاهنامه را طبیب معنوی دردهای تنی استاد زرین کوب می‌کرد. دکتر بهروز برومند، پزشک معالج استاد در بیمارستان پارس تهران، خاطرهٔ خویش را از دیدار استاد از نمایش رستم و سهراب به کارگردانی خانم پری صابری در تالار وحدت (سال ۷۸) چنین بازگویی کرده‌اند: «با آنکه در آن روزها استاد درگیر عوارض خونی ناخوشایند (infection) بوده دائم‌آدر درد و تب به سرمی‌بردند و بالطبع توان شرکت در این مراسم را نداشتند. ولی آوازهٔ نمایش رستم و سهراب و دیدار هنرمندانی که کار شگرف فردوسی را به نمایش گذاشته بودند، استاد را بر آن داشت تا با همهٔ درد و رنج، برای نیرو گرفتن از رستم و پهلوانیهایش به گروهی از یاران که به دیدن این نمایش می‌رفتند، بییوندند. آن شب با آنکه همراه دیگر میهمانان استاد هنگام پایان کار سهراب اشک ریختند به هنگام خروج از تالار تندرست‌تر و شادتر به نظر می‌رسیدند و گفتند ای کاش دوباره این نمایش را می‌دیدیم و چه می‌شد اگر تمام شاهنامه را به نمایش می‌گذارند.»<sup>۶</sup>

دیدن این نمایش از این نظر نیز می‌توانست برای استاد خاطره‌انگیز باشد که خود ایشان سالها پیش، نمایشنامه‌ای با نام «رستم و سهراب در غزنه» نوشته بودند. همین پزشک باز نقل می‌کند که:





حماسه‌های بزرگ جهان، تصویری روشن‌تر و دل‌رباتر از این، از انسان کامل نقش نکرده باشند/فردوسی آفریدگار رستم، ص ۱۴۰ و در گفت‌و شنود خیالی‌ای که بین جهان پهلوان و فردوسی پس از آن سال از مرگ شاعر در آرامگاه وی تصویر کرده‌اند. شاهنامه، و تاریخ ایران و جهان، نکته‌های برجسته و ساده پیش کشیده‌اند، برای حال فردوسی و جهان که بعد از هزار سال با هیچ قهرمانی در جهان زبان امروز صحبت نمی‌کند. فردوسی در سال ۱۰۱۰ هجری قمری (۱۱۰۰ میلادی) در سن ۷۰ سالگی در سنندج درگذشت. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است.

که متن «شاهنامه» در دسترس است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است.

شاهنامه‌نویس در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است.

منتشر می‌شود و دربردارندهٔ مجموعه‌ای از آثار و دست‌نویس‌ها است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است. در این کتاب به بررسی آثار و شخصیت شاهنامه‌نویس پرداخته شده است.

از دستهٔ اول می‌توان: خرد و خردگرایی در شاهنامه (هستی، اسفند ۷۱، صص ۸۱-۸۷ باز چاپ در کتاب: حکایت همچنان باقی)، رستم و سهراب در غزنه، نمایشنامه در سه پرده (از چیزهای دیگر، انتشارات اساطیر، چاپ سوم ۱۳۷۱، صص ۳۰۱-۳۲۷)، ملاحظاتی چند در باب سهراب و رستم اثر ماتیو ارنولد انگلیسی ترجمه دکتر منوچهر امیری (یغما، سال هفتم، شماره هشتم، آبان ۱۳۳۳، صص ۳۶۷-۳۷۱، باز چاپ در: نه شرقی، نه غربی، انسانی)، روشنفکری فردوسی (فردوسی، سال ۴۶-۴۷) و فردوسی، بزرگ‌ترین حماسه‌سرای جهان (خواندنیهای قرن، ۱۳۶۵، صص ۱۷۵-۱۸۲) را نام برد. از گروه دوم یادداشت‌هایی که در کتابهای: سیری در شعر فارسی، با کاروان حله، از چیزهای دیگر و از گذشته ادبی ایران دیده می‌شود.

در این مقاله به استناد نام و هدف آن، که نگاهی به ارتباط روانشاد دکتر زرین کوب با شاهنامه و نظریات شاهنامه‌پژوهی استاد بر بنیاد همه آثار مرتبط ایشان است، سعی شده تا نکته‌های برجسته این هر دو دسته از نوشته‌های استاد نیز در اندازهٔ توان و دسترس نگارنده به آگاهی خوانندگان علاقه‌مند برسد. در مقاله «ملاحظاتی چند در باب داستان سهراب و رستم» استاد از نظر تطبیقی دو داستان «هیلدبراند و هادو براند» آلمانی و «کوهولین» ایرلندی را بیش از سایر داستانها با رستم و سهراب ایرانی همانند دانسته و در جایی دیگر در مقایسهٔ روایت فردوسی با گزارش انگلیسی ماتیو ارنولد آورده‌اند: «همچنین فردوسی در این «فاجعه» غلبهٔ رستم را بر سهراب به دخالت قوای غیبی منسوب می‌کند و رستم را وامی‌دارد که با راز و نیاز به درگاه خداوند نیروی از دست رفتهٔ خارج از حدود عرف و عادت سابق خود را بدست آورد، در صورتی که ارنولد غلبهٔ رستم را یک حیلهٔ عادی جنگی بیان می‌کند.»<sup>۱۵</sup>

در شاهنامه‌هایی که به صورت علمی - انتقادی تصحیح شده‌اند بیت‌هایی مربوط به راز و نیاز رستم پس از شکست در برابر سهراب و درخواست برگشت نیروی پیشین خویش، الحاقی است، اما با توجه به زمان نگارش مقاله، شاید استاد استاد به چاپ‌هایی از شاهنامه بوده که این بیت‌ها را در متن داشته‌اند.<sup>۱۶</sup>

مقالهٔ رستم و سهراب در غزنه: «نمایشواره‌ای است در سه پرده بر آن افسانه‌ای در عرصهٔ تاریخ «باز آفرینی» می‌شود و به صورت و شنود درمی‌آید.»<sup>۱۷</sup> فضای تخیلی نمایشنامه در سه صحنه به شده است؛ پردهٔ نخست گفت‌وگویی است که بین سلطان و دل‌فک دربار پس از اینکه فردوسی بخشی از داستان رستم و سهراب را بر سلطان تنگ حوصله و ناخرسند خواننده و رفته است، دهد. پردهٔ دوم مجادلهٔ پهلوانی با ریش و کلاه و دو شاخ نماد محمود غزنوی با جوان دل‌آوری (سهراب) است که زندهند از آن سرزمین دفاع می‌کند و سرانجام به دست پیر









آن زبان استفاده کرده، به تأثیر از مآخذ نثر، نشانه‌های زبانی این بهره‌گیری را به جای گذاشته است. بدین معنی که بسامد و نوع واژگان عربی این قسمت شاهنامه در مقایسه با سایر بخشها، بیشتر و نامأنوس تر است، در ص ۳۲، می‌خوانیم: «نصرین ناصرالدین برادر سلطان محمود غزنوی و سپهسالار خراسان در عهد فرمان روائی او که احتمالاً مشوق فردوسی در اهدا کتاب از پیش فراهم شده‌وی به سلطان غزنه و ظاهراً حامی او در مدت طولانی امارت خویش در خراسان بود/فردوسی و شاهنامه» در موضوع پشتیبانی از فردوسی و تشویق او برای تقدیم شاهنامه به محمود، غیز از نصر، نقش و تأثیر فضل بن احمد اسفراینی، دستور محمود، و ارسالن جاذب سپهدار توس را نیز نباید نادیده انگاشت، حامیانی که در شاهنامه هم از آنها به نیکی نام رفته است:

و دیگر دلاور سپهدار طوس

که در جنگ با شیطان دارد فسوس

اعتبار انتقادی چندانی ندارد و تنها در تحلیل روان‌شناختی و جامعه‌شناسانه این افسانه‌هاست که به کار می‌آید. درباره پدر فردوسی به درستی نوشته‌اند: «از احوال پدرش جز اینکه ملک و ضیاع کافی داشت هیچ چیز دانسته نیست، فقط یک روایت دیر رسیده - که قرن‌ها بعد از عهد شاعر نقل شد - از یک رویای او یاد می‌کند که آینده پسرش را بشارت می‌داد/فردوسی و شاهنامه، ص ۳۷» اگر ردپای شخصیت پدر فردوسی را در افسانه‌ها باز جوییم، جز از روایت تذکره آتشکده آذر درباره خواب او که خود از مقدمه بایسنغری گرفته است، داستان بر ساخته دیگری در تذکره الشعرای دولت شاه سمرقندی، او را «بستان بان» شخصی به نام سوری بن ابو معشر (معتر) معرفی کرده است.<sup>۳۵</sup> فردوسی: «در قطعه‌ای که در آن بر جوانی بر باد رفته تأسف دارد از رنجهایی که در آن سالها در مطالعه اینگونه قصه‌ها، از گفتار نازی و پهلوانی برخوردار ساخته است یاد می‌کند و بدینگونه سیمای سالهای جوانی خویش را تصویر زندگی آمیخته با رنج اما آکنده از شوق، مستغرق در گونه‌گون هنرها و ادبانه‌ها/دهد/فردوسی و شاهنامه، ص ۴۶». خواست استاد از قطعه مذکور اینست: «سبب تأسف و توبه به فردوسی در لباب الالباب عوفی است که یکم توس شمرده می‌شود:

اندم

ز گفتار نازی و از پهلوانی

آشکار و نهانی

درین کوب یک بار نیز در کتاب سیری در شعر فارسی، ص ۱۰۰، بخش سفینه شعر، غزل: شبی در برت گر بر آسودمی

سر فخر بر آسمان سودمی

را که در تاریخ گزیده، عرفات، مخزن الغرائب و مجمع الفصحا به نام فردوسی آمده است، به عنوان یکی از نمونه سخنان وی ذکر کرده‌اند. درباره نام فردوسی آورده‌اند: «حتی بعدها، این تصویر چنان محو شد که نام او را هم هیچ کس به درستی در یاد نداشت و قرن‌ها بعد در اینکه وی منصور بن اسحق یا اسحق بن شرفشاه خوانده می‌شد یا نام دیگر داشت، سخنها از یک گونه نبود/فردوسی و شاهنامه، ص ۵۲. بر بنیاد پژوهشهای دوتن از هم روزگاران که نتیجه بررسی و مقایسه اختلاف نام فردوسی در منابع گوناگون است، دو عنوان «منصور بن حسن» و «حسن بن علی» پذیرفته‌تر و تحقیقی‌تر از صورتهای دیگر است،<sup>۳۷</sup> به همین جهت پیشنهاد می‌شود که همواره در بحثهای مربوط به نام فردوسی و پدرش، این دو اسم برای نشان دادن نایکسانی مآخذ به کار برده شود. استاد زرین‌کوب سومین مبحثی را که هر محقق هشیار درباره شاهنامه باید از آن صرف نظر کند، چنین توضیح می‌دهند: «دیگر مسأله مقایسه بین شاهنامه‌ها و سایر حماسه‌ها از هندی و ارمنی و یونانی و ایرلندی و امثال آنها و سعی در تقریر وجوه قواعد و اصول مشترک حاکم بر این نوع هم هر چند جاذبه‌ای دارد و بارها اهل تتبع و تفنن را به تحقیق واداشته است، امری است که غالباً به تصورهای واهی هر چند احیاناً جالب منتهی می‌شود و امکان اثبات وجود ارتباط واقعی بین آثار محل تردید

بخشد درم هر چه یابدی

بن جویید از دهر بهر

خالقی ۲۰۴/۱۸۱ و ۲۰۵

کجا فرش را مرقد و مسند است\*

نشستگه فضل بن احمد است

... ز دستور فرزانه و دادگر

پراکنده رنج من آید به بر

خالقی ۲۷/۱۷/۴ و ۳۱

در (ص ۳۴) درباره علت اهدای شاهنامه به محمود، علاوه بر تأمین معاش روزگار پیری شاعر از آرزوی سد سازی او نیز سخن گفته‌اند: «... شاید با اهداء کار یک عمر سی ساله ... از محل عطای سلطان ... این سد رویایی را بسازد/ص ۳۵، امید به ساختن بند آب توس از راه صله شاهنامه که از دلایل پندارین تقدیم شاهنامه به محمود و متکی بر داستانی در مقدمه سخت افسانه‌آمیز شاهنامه بایسنغری است، در زندگی نامه علمی و پیراسته از داستان فردوسی،



می‌ماند/ فردوسی و شاهنامه، صص ۵۵ و ۵۶. دربارهٔ این دیدگاه که در واقع نفی و انکار مباحث «حماسه پژوهی و اسطوره‌شناسی تطبیقی» است<sup>۴۸</sup>، این پرسش مطرح می‌شود که: زمانی که ما شاهنامه را به عنوان اصیل‌ترین و اسطوره‌ای‌ترین متن حماسی فرهنگ ایران می‌پذیریم و بنیانهای ژرف داستانی و شخصیتی آن را مستند بر اساطیر کهن ایرانی و گاه آریایی می‌دانیم، آیا نمی‌توان به وجهی همانندی‌هایی میان آن و آثار حماسی شاخه‌ها و ملت‌های دیگر مانند: هندی و ایرلندی و ژرمنی و اسکاندیناوی و نوردیک و اسکاندیناوی از همان دوره هزاره‌های نایی تا عصر آهن و هنری و رومی و قرون وسطی و آن

فرزندش، منصور، که مهربان دوست فردوسی نیز بود، «ابو منصور» محمدبن عبدالرزاق نامیده می‌شد. در گفتار «رستم و اسفندیار» به دنبال بر شمردن پهلوانیهای رستم، نوشته‌اند: «در جنگ کیقباد با افراسیاب، رستم با افراسیاب در آویخت او را از پشت زین در ریود و به نزد کیتقاد آمد.»<sup>۴۹</sup> در این باره رستم و اسفندیار در رستم بر

روز جنگ نخستینش یاد

نیامد دوال کمر پایدار

سرش

سواران گرفتند گرد اندرش  
(خالقی ۴۲-۴۰/۳۴۷۱)

داد گرایانه بودن نبردهای پیشدادیان و کیانیان در شاهنامه و عدالت در شاهنامه» آورده‌اند: «با آنکه عنوان حافظ ایتمولوژی ارتباطی با داد ندارد/ ص ۱۱۸» ترکیب معنی نخستین آفریده و اولین کسی که برای فرمان روایی شده نیز گزارش شده<sup>۵۲</sup>، اما یکی از معانی مشهور آن «نخستین گذار» است که در این صورت «داد» به معنی «عدل و آیین»<sup>۵۳</sup> و پیوند ریشه شناختی این لقب با مفهوم «داد» را نشان می‌دهد. دکتر زرین کوب یک بار در مقاله «صلح و داد و عدالت در شاهنامه» و بار دیگر در «شاهنامه و ایلید» هفت خان اسفندیار را تقلید موبدان از داستان رستم دانسته‌اند: «اسفندیار... قهرمان محبوب طبقه موبدان است و آنها حتی برای وی یک هفت خان نیز نظیر هفت خان رستم ساخته‌اند/ ص ۱۲۰» و «ممکن است بعضی از این داستانها تقلید و تکرار داستان دیگر باشد، فی‌المثل می‌توان تصور کرد که موبدان هفت خان اسفندیار از روی هفت خان رستم ساخته و تقلید کرده باشند/ ص ۱۲۵». پژوهشگرانی مانند: شپینگل، کریستین سن و کویاجی معتقدند که هفت خان اسفندیار توسط موبدان و چکامه سرایان براساس داستان رستم ساخته شده است<sup>۵۴</sup>، نولدکه، برعکس، هفت خان اسفندیار را الگوی بخشی از هفت خان رستم می‌داند<sup>۵۵</sup>، اما ماکان، دکتر سرکاراتی، دکتر دوستخواه و دکتر مؤذن جامی<sup>۵۶</sup> به اصالت اساطیری - حماسی هردو هفت خان قائلند و با توجه به توضیح مستدل دکتر سرکاراتی - که پس از ترنر ماکان، نخستین محقق است که استقلال هر دو داستان را با علت اساطیری اش مطرح کرده‌اند - این دیدگاه پذیرفتنی تر است. اساساً بحث از هفت خانهای برخاسته و تقلیدی را باید در مجموعه‌هایی مانند: فرامرز نامه، شهریار نامه و رستم نامه‌های منثور و دربارهٔ پهلوانان رستم نژاد سیستانی، فرامرز و شهریار و جهان بخش، دنبال کرد.<sup>۵۷</sup> در یادداشت «حکمت و اخلاق در شاهنامه» می‌خوانیم: «قراین نشان می‌دهد که گوینده و اثر او به نحو بارزی تحت تأثیر حکمت عهد ساسانی و میراث اندرزنامه‌هایی است که بدون شک جامعان نسخه‌های قدیم شاهنامه هم از آن متأثر بوده‌اند/ ص ۱۲۲». در زمینهٔ اندرزهای شاهنامه نباید سهم و تأثیر آموزه‌های دینی و جهان‌بینی اسلامی - شیعی فردوسی را نادیده گرفت و این، از هم خوانی مضمونی و معنایی نمونه‌های بسیاری از بیت‌های شاهنامه با آیات و احادیث برمی‌آید که هر گونه گمانی را دربارهٔ چنین بهره‌گیری می‌زداید. پس حکمت و اخلاق سرشار شاهنامه آمیزه‌ای است از تأثیرات پندنامه‌های عصر ساسانی و اندرزهای ایرانی با مفاهیم اسلامی مأخوذ از قرآن و حدیث. دربارهٔ اثرگذاری گاه نامحسوس طبقه غیر موبد در منابع شاهنامه نوشته‌اند:

... که در شاهنامه و اساطیر کهن ایرانی و گاه آریایی می‌دانیم، آیا نمی‌توان به وجهی همانندی‌هایی میان آن و آثار حماسی شاخه‌ها و ملت‌های دیگر مانند: هندی و ایرلندی و ژرمنی و اسکاندیناوی و نوردیک و اسکاندیناوی از همان دوره هزاره‌های نایی تا عصر آهن و هنری و رومی و قرون وسطی و آن

یعنی در  
از پیری سخن  
ولادت فردوسی  
آورده‌اند. ولی این  
- به‌ویژه مصراع دو  
شده در نظر داشته  
مسکو، جیحونی  
است: توان  
دنیا نیاور  
معروف فردوسی، ابوالحسن، دانست و از این راه به رستم / حماسی پسر  
نام فرزند وی یعنی، قاسم، دانست و از این راه به رستم / حماسی پسر  
شاعر پی برد؟ همان‌گونه که جامع شاهنامه منثور به سبب نام



۶) برومند، بهروز: استاد زرین کوب در نگاه یک پزشک، کارنامه زرین، همان، ص ۲۵۸.

۷) تقویم پاریته و یادداشت‌های روزانه، کارنامه زرین، همان، ص ۷۴۰.

۸) آقای مسعود بهنود نوشته‌اند: «افسوس که شاهنامه و فردوسی‌اش ناتمام ماند» رک: افسوس بر زرین کوب، کارنامه زرین، همان، ص ۱۵۳.

۹) پیش از این کتاب، سه اثر: صدای پال سیمرخ، دیدار با کعبه جان و حدیث خوش سعدی، پس از رحلت استاد منتشر شده است.

۱۰) مانند: شاهنامه و ایلیاد، یغما، سال ۳، ۱۳۲۹، نفوذ در دنیای شاهنامه، راهنمای کتاب، سال ۱۵، ۱۳۵۰ فردوسی، آفریدگار رستم، با کاروان حله و گفت و شنودی در باب ابدیت ایران، یادداشتها و اندیشه‌ها.

۱۱) در این باره برای نمونه، رک: لازار، ژیلبر: پهلوی، پهلوانی در شاهنامه، ترجمه دکتر زاله آموزگار، سیمرخ، شماره ۵، تیر ۱۳۵۷، ص ۶۱، دبیر

۱۲) زرین کوب، زندگی نامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه، انتشارات طبقات ویژه در یک کتاب، خالقی مطلق، جلال: اهمیت و خطر مآخذ در کلیت مجرای تاریخ، سال هفتم، شماره ۴، زمستان ۷۴، صص ۷۳ و ۷۴.

۱۳) حافظ محمودخان: کتب و اشعار، دکتر شاهد

۱۴) زرین کوب، یادداشتها و اندیشه‌ها، انتشارات

۱۵) زرین کوب، یادداشتها و اندیشه‌ها، انتشارات

۱۶) زرین کوب، یادداشتها و اندیشه‌ها، انتشارات

۱۷) زرین کوب، یادداشتها و اندیشه‌ها، انتشارات

۱۸) شاهنامه» در (صص ۲۰-۵۸).

۱۹) حکایت همچنان باقی...، همان، ص ۳۶۱.

۲۰) حکایت همچنان باقی...، همان، صص ۳۶۲ و ۳۶۳.

۲۱) رک: از گذشته ادبی ایران، انتشارات بین المللی الهدی، تهران ۱۳۷۵، صص ۷۱-۷۸ و ۹۶-۱۰۰.

۲۲) از گذشته ادبی ایران، همان صص ۷۶ و ۷۷.

۲۳) همان، صص ۷۷ و ۷۸.

«مورد خود گشتاسپ نشان می دهد که شاهنامه - و مآخذ آن خوتای نامک - به هیچ وجه در مسیر تصویر و تجسم آرمانهای طبقه مؤبدان نبوده است/نفوذ در دنیای شاهنامه، ص ۱۶۸. پیشنهاد می شود که به جای این حکم کلی درباره مآخذ با میانجی شاهنامه، خدای نامه، به پیروی از نظریات دکتر ع. شاپور شهبازی، دکتر خالقی مطلق و روانشاد دکتر تفضلی، وجود دو دسته یا تحریر یا روایت از خدای نامه را بپذیریم که در یکی از آنها با نفوذ دبیران درباری، جنبه ملی و پهلوان مداری برتر بوده و بیشتر مآخذ شاهنامه فردوسی هم برپایه این گونه از خدای نامه‌ها بوده است. اما گروه دوم، زیر نظر مؤبدان زرتشتی و دارای صبغه دینی با گرایش به مرکزیت شاهان بوده است، لذا تفاوت شخصیت گشتاسپ و سایر نمونه‌های دیگرسان را - مانند نخستین شاه یا انسان بودن که این دو نوع از خدای نامه‌ها را از یک طرف و طبقات ویژه در یک طرف در کلیت مجرای تاریخ - برخی از تاریخ نگاران و جملات کاستی کرده و دو آرا را بر سر هم کرده است. زرین کوب - علمی - را به سوی نوشته‌های مستند که در گفتار «فردوسی ایلیاد» از کتاب با کاروان هفت گانه که در مآخذ اصلی نیامده است که اصولاً نباید چنین برین زنده یاد استاد دکتر زرین کوب «شهنامه چنان دنیایی گونه گون و فراخی جستجو بیشتر کنند باز جای بررسی هست کند فراخانی چنین دنیایی را می تواند به تنهایی خویش سازد؟/ص ۱۰۹».

#### پانویسها:

- ۱) برای دیدن فهرست آثار دکتر زرین کوب اعم از: کتاب، مقاله، شعر، سخنرانی، مصاحبه و...، رک: محمدخانی، علی اصغر، فهرست آثار استاد، درخت معرفت (جشن نامه استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، به اهتمام علی اصغر محمدخانی، انتشارات سخن ۱۳۷۶، صص ۲۳ - ۳۹)، مجیدی، عنایت الله: کتابشناسی کتابها و مقالات دکتر زرین کوب، کارنامه زرین (یادنامه دکتر عبدالحسین زرین کوب) به کوشش علی دهباشی، دفتر پژوهشهای فرهنگی ۱۳۷۹، صص ۲۰-۵۸.
- ۲) حکایت همچنان باقی...، حکایت همچنان باقی، انتشارات سخن ۱۳۷۶، ص ۴۹۰.
- ۳) رک: حکایت همچنان باقی، همان صص ۴۹۳ و ۴۹۴.
- ۴) همان، ص ۴۹۱.
- ۵) همان، ص ۴۹۳.

